

# تفسیر سوره نصر (جلسه دوم)

متن مستخرج از فایل صوتی تدریس استاد تاج آبادی - ۱۳۹۹/۱۲/۰۸

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

### مصادیق نصرت الهی و فتح الهی در قرآن

جلسه ی قبل که تفسیر سوره ی نصر را آغاز کردیم عرض کردیم که باید در چند مرحله پیش برویم. در مرحله ی اول باید بررسی کنیم که اصولا نصرت خداوند متعال و فتح الهی، چه شاخصه هایی دارد و چه جلوه هایی دارد تا بعد بتوانیم در گام دوم، مصادیق پیدا کنیم برای این نصر و فتح الهی.

در جلسه ی قبل عرض شد که اصولا در قرآن کریم موضوع نصرُ الله، نصرت خداوند متعال، عموما درباره ی آن حرکت های اجتماعی دینی به کار می رود که جامعه ی دینی برای تحقق اهداف دینی یک حرکتی را آغاز میکند و با موانع بیرونی یعنی شرک و مشرکات مواجه میشود در تقابل جامعه دینی و جبهه ی کفر نصرت خداوند متعال مطرح میشود که خداوند متعال با نصرتش، جبهه ی کفر و کافران را تضعیف میکند و مومنان را به پیروزی میرساند.

بعد عرض کردیم که آیات قرآن را که بررسی کنیم، نوعا مصادیقی برای نصرت الهی در قرآن ذکر شده است که نوعا هم باز در همان هم نزاع و جنگ و درگیری میان مسلمین و جبهه ی شرک و کفر است. عرض شد که یکی از آن مصادیق، تصرف در ذهن و دل کافران است به عبارت دیگر، هدایت پنهان اندیشه های کافران و به تبع اندیشه های مومنان است که این موضوع یعنی این جلوه ی نصرت الهی در جنگ بدر رخ داد و آیات ۴۲ تا ۴۴ سوره ی انفال ناظر به این مصادیق نصرت الهی است که توضیح آن را در جلسه ی قبل دادیم .

مصادیق بعدی را اگر بخواهیم به آن عنوان بدهیم، باید بگوییم که ظهور یا فعال سازی علل و اسباب طبیعی به طور خارق العاده در راستای مقصد مومنان، که این هم موضوعی است که در آیه ۹ سوره احزاب قرآن به آن اشاره کرده است که در جنگ میان مسلمین و مشرکین در جنگ احزاب رخ داد. **فارسلنا علیهم ریحا، و جنودا لم تروها.** در جنگ احزاب که از هر طرف شما را احاطه کرده بود دشمن، و وحشت همه ی وجود شما مسلمین

را گرفته بود و در واقع زمینگیر شده بودید، ما از طریق علل و اسباب خارق العاده، دشمن را زمین گیر کردیم، فارسنا علیهم ریحا. باد سردی را بر آنها فرستادیم و لشکریانی از ملائکه فرستادیم تا باعث پیروزی شما بشوند.

مصدق بعدی، به کار گیری ملائکه است؛ یعنی نزول ملائکه در جبهه ی جنگ بوده است .. برای نصرت مومنین، که در جلسه ی قبل عرض کردیم که این که ملائکه حضور پیدا می کنند برای نصرت، آیا نصرتشان صرفا تشجیع مومنان است یا تصرف در دل و ذهن مومنان است برای اینکه آنها را تقویت روحی بدهند یا تضعیف روحیه ی کافران است یا اینکه نه.. خودشان هم در واقع اقدام عملی دارند خودشان هم مستقیما باعث مرگ و نابودی کافران در جنگ میشوند؟ اختلاف است؛ که عرض کردیم نیازی نیست وارد این بحث بشویم و از موضوع اصلی دور می مانیم. فقط همین قدر بدانیم که یکی از مصادیق نصرت خداوند متعال به کار گیری ملائکه است.

مصدق بعدی، ایجاد رُعب و وحشت در دل مشرکان است. گاهی یا تشجیع کافران است برای جنگ و گاهی اوقات خداوند متعال کافران را برای جنگ تشجیع میکند تا آنها اقدام به جنگ بکنند و شکست بخورند. گاهی وقتها، ایجاد رُعب و وحشت در دلشان میکند. موضوع تشجیع کافران در جنگ بدر رخ داد که آیاتش را در جلسه قبل عرض کردیم. موضوع ایجاد رُعب و وحشت در دل مشرکان که در واقع در دل قوم بنی نضیر از یهودیان بودند این را در آیه ۲ سوره ی حشر خداوند متعال یاد آوری میکنند که شما در جنگ با بنی نضیر گمان نمی کردید که بر آنها مسلط بشوید و پیروز شوید. و آنها به خطار این که حصارها و قلعه های محکمی داشتند در واقع احتمال شکست نمی دادند. و آنها گمان میکردند که مسلمین از طریق عادی و در واقع با از بین بردن قلعه ها و حرکت نظامی، بنی نضیر را شکست میدهند اما قرآن می فرماید (فَأْتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُ) ما بر بنی نضیر از آنجایی که گمان نمی کردند وارد شدیم. آن راهی که به گمانشان نمی آمد و ما از همان راه وارد شدیم و شکستشان دادیم چه راهی بود؟ ادامه می فرمایند که (و قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) از راه دلپایشان وارد شدیم. ایجاد رُعب و وحشت در دلهای آنها کردیم و آنها به خاطر ترسشان دچار شکست شدند، يُخْرَبُونَ بِيُوتِهِمْ بایدبهم و ایدی المومنین. مومنین شکست را پذیرفتند و در واقع پیامبر اکرم هم آنها را تبعید کرد. یک راه دیگر یا یک مصداق دیگر از نصرت الهی، ایجاد آرامش و اطمینان در دل مومنین است که باز این مساله ای هست که در آیات ۲۵ و ۲۶ سوره ی توبه، بیان شده است. ناظر است به جنگ حنین. و یا در ماجرای هجرت پیامبر اکرم و ماجرای غار در آیه ۴۰ سوره ی توبه بیان شده است که ما از طریق آرامش دادن و ایجاد سکینه در دل شما، در واقع شما را نصرت دادیم و شما ها پیروز شدید در جنگ حنین. اینها مصادیق نصرت الهی هست که

درواقع ملاحظه می فرمایید که همه نوعی خارق العادگی درش هست. یعنی یک نوع یاری هایی و یک نوع امداد های خارق العاده ای را خداوند متعال بیان می کند به عنوان مصادیق نصرتش .

اما در ارتباط با فتح الهی، عرض شد که اگر قرآن کریم را ما بررسی کنیم جلسه قبل هم عرض کردیم که قرآن سه مصداق برای فتح خداوند بیان کرده است. باز در همین حوزه. در حوزه ی رویارویی جبهه ی اسلام با جبهه ی کفر. یکی از مصادیق فتح الهی ، در واقع از بین بُردن شرک و مشرکین است. و آیات ۱۱۹ سوره ی شعرا و ۸۹ سوره اعراف ناظر به آن است. یکی درباره ی حضرت شعیب است و یکی درباره حضرت نوح است. و درباره ی اسلام هم یعنی فتحی که درواقع شرک و مشرکین را از بین ببرد آیات ۲۸ و ۲۹ سوره سجده است که عرض کردیم که در جلسه ی قبل این آیات ناظر است بر اساس روایات به اصل ظهور. قرآن کریم می فرماید نصرت ما و فتح ما در عصر ظهور واقع میشود در آن زمان است که شرک و مشرکین از روی زمین برداشته میشوند و دین اسلام جهانی میشود و جهانگیر میشود .

مصداق بعدی اش ، درباره ی پیروزی های بر دشمن است و به دست آوردن غنائم است که آیه ۱۴۱ سوره نساء ناظر به آن است. و مصداق بعدی درواقع صلح حدیبیه است که قرآن از آن به فتح مبین یاد کرده است. (انا فتحنا لک فتحا مبینا) که ناظر است به صلح حدیبیه. مستظهر هستید که در صلح حدیبیه نه شرک و مشرکین از بین رفتند ، نه مصداق اولی است. و نه غنائمی بدست آورد و پیروزی رخ داد که مصداق فتح دوم باشد. بلکه در مصداق دیگری است. صلحی است که خودش زمینه ساز پیروزی های بعدی است. پس اگر یک حادثه ای اتفاق بیفتد که در خود آن حادثه در آن پیروزی نباشد بلکه زمینه ساز پیروزی های بعدی باشد قرآن از آنها به فتح، باز تعبیر میکند.

### مصداق نصرت و فتح الهی در این سوره

بعد از اینکه درواقع ما مصادیق نصرت خداوند متعال را و فتح خداوند متعال را در قرآن شناختیم، باید در گام بعدی در مرحله ی بعدی بررسی کنیم که کدام واقعه ی تاریخی و کدام ماجرای تاریخی مصداق نصرت الهی و فتح الهی است. مفسران دیدگاه هایی در این زمینه مطرح کردند که نوعا دیدگاه هایشان دیدگاه های پسندیده ای نیست و موجهی نیست. شایع ترین و رایج ترین دیدگاه، دیدگاهی است که نوعا عموم مفسران شیعه و اهل سنت

برگزیدند. ما با همین دیدگاه سوم، دیدگاه آخر درواقع تمرکز می کنیم خیلی وقتمان را روی تحلیل دیدگاههای دیگر نمی گذاریم. اگر نیازی بود و صلاح دیدی بود بفرمایید وارد آن موضوعات هم میشویم .

اما دیدگاه مشهور، مفسران نامداری از شیعه و اهل سنت از این دیدگاه جانب داری کردند این است که درواقع **مصدق سوره ی نصر، فتح مکه است**. چون در فتح مکه هم شاخصه های نصرت الهی است و هم شاخصه های فتح الهی است و ضمناً قرائن درون متنی سوره هم و آیات دیگر هم این دیدگاه را تایید می کند. بر اساس این دیدگاه **مراد از نصرُ الله، غلبه بر شرک و مشرکین قریش است و مراد از فتح هم فتح مکه است**. این مفسرین میفرمایند که واژه فتح از فتح یک کشور یا یک شهر هم دلالت می کند. چون مکه فتح شد و از سیطره ی قریشیان خارج شد این مصداق و الفتح هست در سوره نصر. اما ملاحظه فرمودید که آیاتی را که ما بررسی کردیم در واقع این مصداق برای او در آیات دیگر ذکر نشده بود. در هر صورت، اینها معتقدند که مراد از نصر، غلبه بر مشرکان قریش است و مراد از فتح هم ، فتح مکه هست.

باز مستحضر هستید که واقعه ی فتح مکه در **سال ۸ هجرت** رخ داده اینها می فرمایند که مکه به عنوان درواقع مقر اصلی شرک .. و مشرکان قریش، یه مساله ی خیلی بزرگی بود و به طوری که قبائل دیگر، منتظر بودند که اگر مشرکات قریش ایمان بیاورند و اسلام بیاورند این ها هم بپذیرند. اگر آنها اسلام نیاورند اسلام نیاورند. این بود که برخی از قبائل دیگر که در اطراف مکه بودند صراحتاً به پیامبر اکرم گفته بودند قبل از فتح مکه که اگر شما مکه را فتح کردید و مشرکین مغلوب شدند ما هم اسلام را می پذیریم. اینها معتقدند که چون فتح مکه بدون خون ریزی انجام شد بدون اینکه مشرکان قریش، کمترین مقاومتی داشته باشند و درواقع شکست را پذیرفتند، این خودش یک امر خارق العاده ای هست. خودش یک نصرت خارق العاده ای هست. اگر بخواهیم تطبیق کنیم بر آن آیات، باید این طور بگوییم که خداوند متعال با ایجاد رعب و وحشت، در دل مشرکان قریش در واقع آن ها را وادار به تسلیم شدن کرد و مکه فتح شد. نشانه اش هم این است که ابو سفیان که از سران قریش بود قبل از اینکه پیامبر اکرم وارد مکه بشود و فتح مکه محقق بشود، بیرون مکه اسلام را پذیرفت و به ظاهر ایمان آورد از رعب و وحشتی که در دلش ایجاد شده بود.

مرحوم علامه طباطبایی یک دلیل دیگری برای این دیدگاه می آورند. چون ایشان هم از طرفداران این دیدگاه هستند. ایشان می فرمایند که در سوره ی فتح، خداوند متعال وعده ی **نصر عزیز** داده است. **نصرت نادر**. **نصر**

بی نظیر و کم نظیر. چون در سوره ی فتح آیه ۳ می فرماید که (و ینصرک الله نصرًا عزیزًا). سوره ی بدر درباره ی صلح حدیبیه است. علامه می فرمایند که چون در این سوره، می فرماید خداوند متعال ، فتح مبین، یعنی صلح حدیبیه ، مقدمه ی نصر عزیز است. این آغاز یک نصرت عزیز است علامه می فرمایند که چیزی که مصداق نصرت عزیز باشد و نصرت نادر و بعد از صلح حدیبیه هم اتفاق افتاده باشد چیزی جز فتح مکه نیست. خب ملاحظه فرمودید که این دیدگاه مشهور معتقد است که آن واقعه ای که این سوره بر آن ناظر هست و مصداق این سوره است ماجرای فتح مکه است.

### سه وعده، سه تکلیف

بعد خب آیه بعد را هم بر این اساس تفسیر می کنند که (فسبح بربک و استغفروه انه کان توابًا) در جلسه ی قبل عرض کردیم که در سوره ی نصر، خداوند متعال سه وعده می دهد. یکی وعده ی نصرت یکی وعده ی فتح و یکی وعده ی ورود مردم در دین اسلام به صورت گروه گروه (وَرَايتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا) چون سه تا وعده داده شده است پس سه تا تکلیف هم در آیه آخر معین کرد اولین تکلیف ، یک تسبیح و بعد تهلیل و بعد استغفار.

در قرآن کریم موقعی که خداوند متعال، نعمت هایش را برای اولیا الهی می شمارند به دنبالش تکلیف ذکر میکنند. گاهی این تکالیف با تعداد نعمتها سازگار است؛ مثل همین سوره ی نصر که سه تا وعده، سه تا نعمت به دنبال سه تا تکلیف است. گاهی البته وعده هایی قرآن کریم یا نعمتهایی ذکر میکند و بعد تکالیفی ذکر میکند که چنین هماهنگی بین آن وعده و نعمت و تکلیف نیست.

اما نوع اول آن چیزی است که در آیات سوره ی مریم آمده است. آیه ۴۲ و ۴۳ سوره مریم. و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین. ملائکه به حضرت مریم گفتند که ای مریم خداوند متعال سه تا نعمت به شما داده. اول اصطفاک. اصطفاک اول یکی از منازل و مراحل عالیه سیر و سلوک و قرب به خداوند متعال است یعنی همان مقام تسلیم محض خداوند بودن یا همان مقام عبودیت محض. ای مریم خداوند متعال عبودیت محض را به تو عطا کرد به تو توفیق داد تا به مقام عبودیت محض برسی. این یک نعمت. و طهرک. نعمت دوم اینکه تو را به مقام عصمت رسانید. تو را به مقام طهارت روح و باطن رسانید. این هم نعمت دوم. و اصطفاک علی نساء العالمین. یک نعمت دیگری خداوند به تو داد.. و آن نعمت را به هیچ

یک از زنان عالم نداد. و به هیچ یک از مومنات عالم نداد و آن این که تو به طور خارق العاده صاحب فرزند شدی یعنی خودت شدی مظهر معجزه ی الهی خودت شدی یکی از آیات الهی. تو تنها زنی هستی که بدون شوهر داشتن و بدون لقاح دارای فرزند شدی. و از این جهت تو آیت الله هستی. تو نشانه ی خدا هستی. تو معجزه ی خدا هستی. و چون هیچ یک از زنان عالم این نعمت را ندارند که معجزه ی خدا باشند. پس این نعمتی است که ما به تو دادیم. و به زنان دیگر ندادیم. به دنبالش سه تا تکلیف برای حضرت مریم معین میکنیم. یا مریم اقتی لربک. قنوت کن. واسجدی ورکعی مع الراءعین. سه تا تکلیف داری. قنوت در برابر اصطفاک اول. سجده در برابر طهارت و عصمتی که به تو دادیم. و رکوع در برابر آن اصطفاک دوم، یعنی آیت الله بودن. یعنی معجزه ی خدا بودن. اما در سوره ی کوثر این طور نیست. انا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر. ما به تو کوثر دادیم در واقع تو دو تا تکلیف داری. دو تا عبادت باید انجام بدهی. یکی اینکه نماز بخوانی و یکی اینکه نحر داشته باشی. اگر کوثر را در اینجا در واقع محرز بدانیم حقیقت واحد بدانیم که حقیقت واحدی هست آن وقت دو تا تکلیف در برابر یک نعمت هست .

### مراد از تسبیح، حمد و استغفار

در سوره ی نصر عرض کردیم سه تا وعده هست سه تا نعمت هست در برابرش سه تا تکلیف هست. که تسبیح است و حمد است و استغفار. مفسران در این جا توجیهاتی کردند تحلیل هایی کردند که در واقع مراد از تسبیح و حمد و استغفار چیست؟ و چه ارتباطی دارد به صدر سوره. یک بیان فخر رازی دارد و یک بیانی مرحوم علامه طباطبایی دارد.

یک بیانی ابن آشوب دارد و یک بیانی هم شهید مطهری دارد. این ها را به اجمال عبور میکنیم تا بعد وارد آن بحث اصلی تر و گام بعدی بشویم. فخر رازی می گوید که پیامبر بزرگوار اسلام مامور شده به تسبیح. چرا؟ میگوید به خاطر اینکه به پیامبر بزرگوار اسلام تذکر داده شود.. یعنی تو با تسبیح کردن متوجه این معنا بشو که پروردگار تو شباهتی به هیچ مخلوقی ندارد. و بدانی که تو مستحق نصرت نیستی. خداوند منزّه است از اینکه بدهکار تو باشد در این که بخواهد تو را نصرت بکند. اگر نصرتی هست در واقع صرفا فضل خداست صرفا لطف خداست. پس تسبیح کن یعنی بدان که این نصرتی که خداوند به تو داده است حقّ ات نبوده است. خداوند منزّه

است از اینکه بدهکار کسی باشد. و مامور شده است به حمد کردن به خاطر اینکه فتح مکه رخ داده و فتح مکه نعمتی بزرگی است و نعمت های بزرگ ستایش لازم دارد. حمد لازم دارد.

استغفار هم از این جهت است که **واستغفر**. استغفار کن. خب چرا استغفار بکنیم؟ استغفار کن از این جهت که مبادا این نصرت تو را از خدا غافل کند. مبادا کثرت پیروانت این که میبینی مشرکان گروه گروه مسلمان میشوند این کثرت اُمت، دل تو را مشغول نکند و درواقع از یاد خداوند متعال و توجه قلبی به خداوند متعال غافل نشوی.

مرحوم علامه طباطبایی در اینجا دو تا بیان دارند دو تا توجیه میکنند. اولین توجیهشان این است که غلبه ی بر مشرکان ، تجلی صفت جلال خداوند متعال است. چرا؟ چون شرک از بین رفت، باورهای خرافی نسبت به خداوند متعال با فتح مکه از بین رفت. چون شرک از بین رفت و باورهای خرافی از بین رفت این تجلی صفات جلالیه ی خداست و صفات جلالیه خداوند درواقع مستلزم این است یا مناسبت دارد به اینکه تو تسبیح بکنی خداوند متعال را. و در فتح مکه درواقع این بلند مرتبه بودن توحید را نشان میدهد. **فتح مکه یعنی درواقع ظهور توحید، یعنی عزت مندی توحید**. این خودش یک نعمت بزرگی است و نیازمند ستایش هستش. استغفار به چه

معناست؟ مرحوم علامه طباطبایی می فرماید که **استغفار در اینجا، استغفار از گناه نیست. استغفار از توجه کم به غیر خداست**. میگوید ای پیامبر تو استغفار کن مبادا در واقع بعد از فتح مکه غفلتی بر تو عارض شود. استغفار کن همانطوری که از آغاز بعثت تا الآن کمترین غفلتی و بی توجهی بر تو عارض نشده است. استغفار کن که همین حالت تو، همین عصمت تو و همین یاد دائمی تو همیشه بر قرار باشد. درواقع استغفار در اینجا به معنای **رَفَع** نیست. به معنای **دَفَع** است. به این معنا نیست که غفلتی بر پیامبر اکرم عارض میشود و با استغفار ، او میخواهد از بین ببرد و رفع کند. نه استغفار کن که این غفلت عارض نشود. **هر غفلتی را پیش از عارض شدن با استغفار دفع بکن**. ابن آشوب معتقد است نه.. اصلا استغفار در این جا به این معانی نیست. استغفار پیامبر بزرگوار اسلام به این معناست که ای پیامبر در واقع مشرکات را ببخش. مشرکان را مورد مغفرت قرار بده. مغفرت الهی را برای مشرکانی که مسلمان شدند بخواه که درواقع شرک گذشته شان یا گناهی که کردند باعث عذاب آنها نشود. شهید مطهری یک بیانی دارد این بیان همان توجیه دوم مرحوم علامه طباطبایی است که عرض کردیم ایشان دو تا توجیه دارند. شهید مطهری آن را شرح داده است و برگزیده. در این توجیه میخواهد بفرماید که ای پیامبر! تو رسالت عظیمی را آغاز کردی از آغاز بعثت در مکه، ۱۳ سال در مکه و بعد هجرت به مدینه ، جنگها و اینها.. با فتح مکه، تو رسالت اصلی ات انجام شد و از این به بعد بیشتر به خودت پرداز. بیشتر به حمد و ستایش و تسبیح و استغفار



بپرداز. دیگر، گویا فارغ البال شدی. حالا که فارغ البال شدی، بیشتر به عبادت و توجه به خداوند متعال بپرداز. این بیانی است که این مفسران درباره ی این سوره و هم مصداق این سوره هم آیه آخر و هم ارتباط آیه آخر با صدر سوره دارند.

به نظر ما این تفسیر هرچند که نقاط قوت و درخور توجهی دارد و میشود آن را یکی از بارزترین مصادیق سوره ی نصر بر شمرد. اما به نظر ما از دو جهت قابل ملاحظه است و قابل تأمل است اولین نکته این است که فتح و پیروزی بر قریش و فتح مکه، یک پیروزی صرفاً ظاهری و سیاسی بود. یعنی در فتح مکه ایمان به وجود نیامد. کسی ایمان نیاورد. کسی مسلمان واقعی هم نشد. یعنی نه کسی مسلمان شد و نه کسی ایمان آورد. اگر مشرکین وارد در دین شدند کاملاً **منافقانه** بود. یعنی آنها اسلام را هرگز نپذیرفتند از سر اجبار از سر اضطرار آمدند و شهادتین گفتند. پس غرض دین که گسترش حقیقی دین است و گسترش ایمان است و ورود ایمان در دلها هست، او محقق نشد. این که قرآن می فرماید در این سوره، و مبینی که مردم داخل در دین اسلام میشوند، سخن از ایمان نیاورده است. نمی گوید می بینی که مردم، مومن می شوند. می بینی که مردم ایمان می آورند. میگوید می بینی که مردم داخل در دین میشوند. این نشان گر این است که درواقع اتفاق حقیقی رخ نداده. فقط موانع دین اسلام برداشته شد. آن موانع سیاسی اجتماعی برداشته شد. دین یک گسترش جغرافیایی پیدا کرده است. نه یک گسترش حقیقی. نه مردم مکه ایمان آوردند و نه مردم اطراف مکه، قبائل اطراف مکه. که بعد از غلبه بر مکه آمدند و اسلام را پذیرفتند. قرائنی هم در این سوره و در آیات دیگر هست و شواهد تاریخی وجود دارد. اولین شاهد این است که خداوند متعال در **سوره ی فتح آیه ۲۵**، تصریح میکند که مردمی که الآن در مکه هستند دو گروه هستند. یک گروه از اینها مومن هستند. ایمان واقعی دارند ولی شما مسلمانها خبر ندارید. نمی دانید و

نمی شناسید آنها را.. یعنی عده ای از مردم مکه ایمان آوردند بدون آنکه حتی مسلمانها در مدینه خبردار بشوند. و گروه دیگر مشرکین معاند هستند. مشرکینی هستند که هرگز ایمان نمی آورند. هرگز اسلام را نمی پذیرند. باید در آیه ۲۵ سوره ی فتح، خداوند متعال می فرماید که اینکه از آن میگوییم صلح حدیبیه را بپذیرید با مشرکین صلح کنید، چون میخواهیم فتح مکه با جنگ رخ ندهد با جنگ و خونریزی نباشد. چون اگر فتح مکه با جنگ و خونریزی انجام بشود، شما مومنین داخل در مکه را نمیشناسید. در این جنگ به آن مومنین هم شما آسیب میرسানید. و اگر به آن مومنین آسیب برسائید این پیامد های دنیوی شما را میگیرد. و چون ما نمی خواهیم به مومنینی که الآن ایمان پنهانی آوردند آسیب برسد، لذا میگوییم صلح حدیبیه را بپذیرید تا فتح مکه بدون جنگ و

خونریزی انجام شود. بعد می فرماید که (لو تزیلوا) اگر این امکانش بود که شما مومنین مکه را از مشرکین بشناسید، ما خودمان مشرکین را در همین دنیا عذاب میکردیم. (لو تزیلوا) یعنی اگر مکان این جدا سازی بود (لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما) آن طائفه ی دوم را با عذاب الیم در همین دنیا از بین می بردیم. این ذیل آیه اشاره دارد که مشرکینی که در مکه اصلا هرگز ایمان نمی آورند. اگر هم اسلام را قبول بکنند، آن در واقع اسلام ظاهری است نه ایمان واقعی. در واقع در فتح مکه، شرک و کفر پنهان شد. شرک و کفر از بین نرفت. قبل از فتح مکه، مشرکان، شرک و کفرشان را آشکار میکردند در رفتار و گفتارشان. با فتح مکه این شرک در قلبشان ماند. کفر در قلبشان ماند. ظاهر نمی کردند اما شرک از بین نرفت. و آن ها دست از شرک و کفرشان بر نداشتند. شواهد تاریخی هم همین را میگوید. چون عده ای زیادی از مشرکین فرار کردند و عده ی زیادی هم از مشرکین بر شرک خودشان باقی ماندند در مکه. تا سال بعد که سوره ی براءت نازل شد. و عده ای مثل ابو سفیان و فرزندان ابو جهل و اینها به ظاهر اسلام آوردند. و الا در باطن بر کفر و شرک شان باقی مانده بودند .

نشانه ی دیگر این است که پیامبر بزرگوار اسلام بعد از فتح مکه دو هفته در مکه ماندند، ۲۰ روز در مکه ماندند. در همان مدت فرمودند که باید بریم به جنگ قبیله ی هَوازَن و قبیله ی ثقیف. بعد از مشرکان قریش، دو قبیله ی بسیار مهم بودند در اطراف مکه که از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم بودند. یکی قبیله ی هوازن و دیگری قبیله ی ثقیف. پیامبر اکرم فرمودند که آماده ی حرکت بشویم که جنگ حُنین در همین جا رخ داد. در همان مدتی که پیامبر اکرم در مکه مستقر بودند و بعد برگشتند به مدینه. از مدینه برای فتح مکه که آمدند ده هزار نفر همراه پیامبر اکرم بودند. دو هزار نفر هم از مردم تازه مسلمان شده ی مکه همراه لشکر شدند و به سوی قبیله ی هوازن رفتند که جنگ حُنین رخ داد. در جنگ حُنین دو اتفاق افتاد. اولین اتفاق این که در مسیر به یک درختی برخورد کردند مربوط بود به درخت ذات انواط. مشرکین در واقع این درخت را مقدس می دانستند و می پرستیدند اعتکاف می کردند نزد آن درخت و حاجت می گرفتند. لشکر اسلام که از کنار این درخت عبور میکرد گروهی از مسلمانان به پیامبر اکرم عرض کردند که خوب بود تو هم یک ذات انواطی قرار میدادی و ما آن را پرستش میکردیم و از آن حاجت میگرفتیم. به پیامبر بزرگوار اسلام دو مرتبه گفتند و آن آیه مربوط به بنی اسرائیل را خواندند آیه ۱۳۸ سوره ی اعراف. قرآن می فرماید که موقعی که حضرت موسی، بنی اسرائیل را نجات داد از دست فرعون و به رود نیل رسیدند و با معجزه آنها را از رود نیل عبور داد، بعد که به ساحل رسیدند به قومی برخورد کردند که بت پرست بودند و بت می پرستیدند بنی اسرائیل همان جا به حضرت موسی عرض کردند که

اجعل لنا الها كما لهم آلهه. یک الهی برای ما قرار بده مثل این الهی که اینها دارند که قابل دیدن باشد و محسوس باشد پیامبر اکرم فرمود شما همان تقاضا را از من دارید. نکته ی دیگر این است که در جنگ حنین که ابتدا مورد حمله ی قبیله ی هوازن قرار گرفتند همه ی لشکر فرار کردند. بر اساس روایات بعضی از روایات میگویند دوازده نفر ماندند کنار پیامبر اکرم. بعضی از روایات میگویند چهار نفر ماندند و همه هم از بنی هاشم بودند. همه فرار کردند و پیامبر را رها کردند و پیامبر بزرگوار اسلام هرچه فریاد میزد که من پیامبر شما هستم من رسول خدا هستم من را رها نکنید. آنها رها کردند و فرار کردند و رفتند. ام حارث میگوید که همسر من میخواست فرار کند من افسار اسبش را گرفته بودم که فرار نکند دیدم عمر هم داشت فرار میکرد و به عقب می رفت. به عمر گفتم این چه حالی است که داری چرا فرار میکنی؟ عمر گفت قضای الهی است. برخی از مسلمین در همان جنگ که فرار کردند و شکست اولیه رخ داد که بعد با یاری خداوند متعال و ملائکه پیروز شدند برخی گفتند که سحر محمد باطل نشد. العیاذ بالله پیامبر اکرم تا حالا با سحر کارش را پیش می برد و مکه را فتح کرد. الآن سحر از بین رفت. این ها همه نشان میدهد که آنچه که در فتح مکه رخ داد ایمان نبود. اسلام واقعی نبود. درواقع یک اسلام ظاهری و منافقانه بود.

شاهد دیگرش این است که ما روایتی نداریم که بگوید در فتح مکه پیامبر شادمان شدند، یک شادمانی خاصی از خودشان نشان دادند. جابر روایتی، از جابر نقل می کنند که جابر می فرماید که پیامبر اکرم فرمودند (دخل الناس و یخرجون افواجا) مردم داخل در دین اسلام شدند اما فوج فوج از اسلام خارج میشوند. یعنی اینها ایمان نیاوردند. اینها اسلام نیاوردند .

مؤید اینها روایتی است که مرحوم شیخ طوسی در امالی نقل میکند . شیخ طوسی در امالی نقل میکند که (نزلت علی النبی صل الله علیه و آله وسلم اذا جاء نصر الله و الفتح) این آیه این سوره نازل شد بر پیامبر اکرم به حضرت علی علیه السلام فرمودند (لقد جاء نصر الله و الفتح) نصر خدا آمد. (و اذا رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد و ربک و استغفروه انه کان توابا) اگر دیدی مردم وارد شدند تو حمد کن تسبیح کن استغفار کن. بعد فرمود علی جان تو باید بجنگی. جنگ تمام نشد. لذا تمام نشد. اسلام پیروز نشد. فتنه هایی هست که تو باید بجنگی با آنها. عرض کرد با چه کسی باید بجنگم؟ گفت باید با مسلمین بجنگی با همین هایی که ایمان آورده اند باید بجنگی. پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند فتنه ای راه می افتد (فتنه قوم یشهدون ان لا اله الا الله و انی رسول الله) کسانی که شهادتین میگویند شهادت میدهند به توحید و شهادت میدهند به رسالت من،

تو باید با آنجا بجنگی. و در واقع منتظر پیروزی نهایی باش. اینها نکاتی است که به نظر میرسد که نمیشود بگوییم که سوره ی نصر یک مصداق بیشتر ندارد و آن مصداقش هم با آن مقدماتی که جلسه قبل گفتیم، ماجرای فتح مکه است. مؤید، این ملاحظه روایات هم هست. ما روایاتی داریم که در واقع این دیدگاه مشهور را به چالش میکشد. بر اساس برخی از روایات سوره ی نصر، آخرین سوره ای است که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده است. هم روایات شیعه این را میگوید هم روایات اهل سنت میگوید. خب اگر سوره ی نصر، آخرین سوره ای باشد که بر پیامبر بزرگوار اسلام نازل شده و بر اساس دیدگاه مشهور این سوره ی نصر باید قبل از فتح مکه نازل شده باشد. چون می فرماید مصداقش فتح مکه است. پس باید قبل از سال هشتم هجری نازل شده باشد. از نزول این سوره تا زمان رحلت پیامبر اکرم دو سال و نیم میگذرد. یعنی دو سال و نیم فاصله است. لازمه ی این قول این است که در طول این دو سال و نیم دیگر سوره ای نازل نشده باشد بر پیامبر اکرم. چون روایت میگوید این آخرین سوره ای است که نازل شده است. پس از فتح مکه تا زمان رحلت پیامبر اکرم نباید سوره ای نازل شده باشد. در حالی که این مفسرانی که این دیدگاه را دارند معتقدند که نه.. سوره های دیگری نازل شده. مثل سوره ی مائده مثل سوره ی صف مثل سوره ی براءت، علی قولی که سوره ی براءت یک سوره ی مستقلی باشد. روایات دیگری داریم که این سوره، سوره ی نصر، در سال آخر هجرت نازل شده است. روایاتی داریم که ۸۵ روز قبل از رحلت پیامبر اکرم نازل شده روایتی داریم که ۱۸ روز قبل از رحلت پیامبر اکرم نازل شده است. خب اگر این روایات را توجه بکنیم و بخواهیم بپذیریم اینها همه دلالت دارد که واقعه ی فتح مکه، ماجرای فتح مکه، نمی تواند مصداق این سوره باشد. روایت بعدی، روایت مرحوم قمی است که درباره ی سوره نصر در واقع این روایت را در تفسیرش بیان کرده. (نزلت بمعنی فی حجه الوداع) مرحوم قمی در تفسیرشان می فرمایند که اصولاً سوره ی نصر در حجه الوداع نازل شده یعنی در سال دهم هجرت نازل شده است موقعی که این سوره نازل شد (فلما نزلت)، اینکه این سوره در حجه الوداع نازل شد (قال رسول الله صل الله علیه و آله) پیامبر بزرگوار اسلام فرمودند که (نعیت الی نفسی) رحلت من فرا رسیده. این سوره دلالت دارد که در واقع رحلت من فرا رسیده و من به زودی از دنیا میروم. مردم را جمع کردند در مسجد. مردم که جمع شدند آن بیان معروف را فرمودند که خلاصه ما باید این دین را به مردمان بعد برسانیم. و آن باز جمله ی معروف را فرمودند که **رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ فَلَيْسَ بِفُقِيهٍ، وَ رُبَّ حَامِلٍ فُقِهٍ اِلَى مَنْ هُوَ اَفْقَهٌ مِنْهُ.** این اسلام به دست شما رسید شما باید به مسلمانان واقعی برسانید به مومنان واقعی که اهل تفقه و تدبیر در دین هستند. این روایات نشان گر این است که اگر کسی این روایات را

بپذیرد نشان می‌دهد که سوره ی فتح نمی تواند مصداق این سوره باشد. لا اقل مفسرانی که توجه به روایات دارند نمی توانند فتح مکه را مصداق برای سوره فتح بدانند. البته کسانی مثل مرحوم علامه طباطبایی که می فرمایند ما به این روایات توجه نمی کنیم این بخش دوم خیلی خدشه بر آن مبنا و دیدگاه ایشان وارد نمی کند اما ملاحظه اولی که عرض کردیم در واقع اگر بخواهیم بر اساس آن پیش برویم یعنی اگر بخواهیم بر اساس این روایات پیش برویم که اصلا فتح مکه مصداق سوره ی نصر نیست. اگر بخواهیم به این روایات توجه نکنیم، آن ملاحظه ای که بنده اول عرض کردم آن، این نکته را تقویت میکند که اصولا ما الف و لام در الفتح را نباید الف و لام عهد بگیریم که بگوییم یک فتح معین یک فتح معهود، یک نصر معهود خاص.. نه. الف و لاف را الف و لام جنس میگیریم. ما میگوییم نصر خداوند متعال که با آن ویژگیها که بیاید و فتح الهی بیاید در واقع این ثمرات را دارد. آن موقع یک مصداقش میشود فتح مکه و یک مصداقش میشود حادثه ای که مصداق نصرت خاص خداوند و فتح خاص خداوند است که آن میشود در واقع عصر ظهور. در عصر ظهور است که نصرت حقیقی می آید؛ اذا جاء نصر الله و الفتح.. و فتح حقیقی می آید. در آن زمان هم نصرت حقیقی و فراگیر است هم فتح حقیقی و فراگیر است که باعث میشود لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ. شرک برداشته شود. کفر برداشته شود. نه اینکه شرک پنهان بشود و مشرکان شرکشان را پنهان کنند. در آن عصر هست که مردم واقعا وارد دین اسلام میشوند. واقعا اسلام و دین اسلام را می پذیرند یعنی اسلام وارد در دل ها میشود. ایمان وارد در دلها میشود. در آن عصر، در واقع، آن عصر ظهور میتواند مصداقی باشد یا یکی از مصادیق حقیقی سوره ی نصر باشد. بنابراین لزومی ندارد که الف و لام، در اینجا الف و لام عهد است و باید یک واقعیت خاص مصداق این سوره باشد یکی از مصادیقش میتواند فتح مکه باشد یکی از مصادیقش میتواند در واقع عصر ظهور باشد. اما اگر یدخلون هم با هر دو سازگار است داخل در دین میشوند. در یک فتحی داخل شدنشان در دین، داخل شدن ظاهری و صوری است و در یک فتح و نصرتی، داخل شدن، داخل شدن حقیقی است. چون یدخلون فی دین الله، اعم از این است که این داخل شدن، داخل شدن صوری باشد یا داخل شدن حقیقی باشد. آن فسیح بحمدک، آن مخاطب هم در واقع وجود مقدس امام عصر عج الله تعالی فرجه الشریف است که نائب وجود مقدس پیامبر اکرم است. فتحی که برای تو رخ داد، تو تسبیح کن، تو حمد کن، تو استغفار کن. فتحی که برای ولیّ ات رخ داد، و خلیفه ات رخ داد آن را هم باید حمد و تسبیح خودش را داشته باشد. این نکاتی بود که به ذهن بنده رسید اگر این دو ملاحظه را قوی بدانیم در واقع این جریانات، مصداق سوره ی نصر باشد. اگر نه این ملاحظات قوی به نظر نیامد همان دیدگاه

مشهور که عرض کردیم دیدگاه پسندیده ای است درباره ی تعیین مصداق سوره ی نصر. خب این عرائض بنده بود در اینجا. فقط یک سوالی، یکی از اساتید بزرگوار در جلسه ی قبل پرسیدند فرق بین رقبه و آن [نامفهوم]... و عنق چی هست که در سوره ی مسد [نامفهوم]... شد. بنده در جلسه ی قبل عرض کردم که آن تفاوت لغوی را نمی دانم. ولی کاربرد را عرض کردم تفاوت در کاربرد چی هست. در لغت گفتند رقبه هم به معنای گردن است اما در... [نامفهوم] ، به معنای عبد و برده به کار می رود در جلسه قبل هم عرض کردیم که واژه رقبه ، آن انسانی که نوعی مملوکیت دارد به کار می رود و نوعی عبدیت دارد به کار می رود .

پس معنای اصلی اش گردن است و معنای مجازی یا کاربردش در واقع در برده گان است این واژه در قرآن هم شش بار به کار رفته که در هر شش بار هم به معنای برده است.